

چکیده

هدف اصلی این مقاله، تبیین اصول و چارچوب‌های حکمرانی فرهنگی در دولت سیزدهم به ریاست شهید آیت‌الله رئیسی است. سؤال اصلی مقاله حاضر این است که چگونه دولت شهید رئیسی توانست ساختار حکمرانی فرهنگی کشور را بازسازی کرده، و با ایجاد انسجام و یکپارچگی، چالش‌های تاریخی نظیر دوگانگی‌ها و گسست‌های میان سیاست‌گذاری و اجرا را رفع کند؟ در پاسخ به این پرسش، بررسی‌ها نشان می‌دهد که دولت مردمی بر مبنای نظریه باغبانی فرهنگ، و اتخاذ رویکردی منسجم و طراحی سازوکارهای مشخص، حمایت، تنظیم‌گری و نظارت را به عنوان وظایف ذاتی دولت تعریف و اجرا، و تصدی‌گری را به تدریج به مردم و نهادهای صنفی واگذار کرد. علاوه بر این، افزایش چشم‌گیر بودجه فرهنگی و تخصیص منابع مالی، ارتقای زیرساخت‌های فرهنگی، توسعه حوزه‌هایی چون قرآن، مساجد، سینما، تئاتر، موسیقی، بازی، صنایع فرهنگی، رسانه‌های جدید، تبلیغات و تولید کتاب، تصویب اسناد بالادستی مغفول و گره‌گشا نظیر موسیقی، هنر معماری،... و نیز بازتعریف و تقویت دستگاه دیپلماسی فرهنگی، به عنوان محورهای راهبردی این حکمرانی فرهنگی تعیین شدند. این رویکرد خروجی محور و مبتنی بر مدیریت عقلانی و جهادی، موفق به مقابله با نظریه‌های غربی‌سازی و تسلیم فرهنگی شده، و تأکید بر حفظ هویت و اصالت فرهنگی ایرانی-اسلامی را به عنوان رکن اصلی سیاست‌گذاری فرهنگی در دولت مردمی نهادینه ساخته است. در نهایت، این مقاله دستاوردهای دولت شهید رئیسی را در مسیر ارتقای جایگاه تمدنی ایران در عرصه فرهنگی و تقویت قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران می‌داند و الگوی حکمرانی فرهنگی ایشان را زمینه‌ساز ظهور ایران به عنوان قدرت فرهنگی را معرفی می‌کند.

■ واژگان کلیدی

حکمرانی فرهنگی، باغبانی فرهنگ، دولت مردمی، بازسازی فرهنگی، دولت فرهنگی.

اصول حکمرانی فرهنگی در دولت شهید رئیسی

محمد مهدی اسماعیلی

عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران
(m.m.esmaeli@ut.ac.ir)

۱. مقدمه و مبانی نظری

حکمرانی فرهنگی به‌عنوان یکی از بنیادین‌ترین عرصه‌های مدیریت جامعه، نقش مهمی در شکل‌دهی به هویت ملی، انسجام اجتماعی و قدرت نرم کشور ایفا می‌کند. در ایران معاصر، مسئله نسبت میان دولت و فرهنگ، امکان و ضرورت مدیریت فرهنگ و حدود مداخله دولت در آن، از مباحث اساسی و چالش‌برانگیز بوده است. ذات فرهنگی انقلاب اسلامی ایران اساساً باعث شکل‌گیری نسل جدیدی از نظریات در تعلیل شکل‌گیری انقلاب‌ها را در میان اندیشمندان جامعه‌شناس در قالب نظریات فرهنگی را به دنبال داشت. وجه ممتاز این موضوع آن‌گاه روشن می‌شود که بر خلاف انقلاب‌های بزرگ دنیا که رهبران آنها اغلب شخصیت‌های نظامی، امنیتی و سیاسی بودند، رهبران انقلاب اسلامی ایران، همگی از اصحاب فکر، اندیشه و قلم می‌باشند. امام خمینی (ره)، شهید مطهری، شهید بهشتی، و رهبر فعلی انقلاب اسلامی، قبل از وجه سیاسی، به کتاب‌ها و نظریات علمی شناخته شده بودند. از طرف دیگر در همه سال‌های نزدیک به نیم قرن عمر انقلاب اسلامی، عمده ابزارهای مقابله با این نظام فرهنگی، از جنس فرهنگ می‌باشد که نقطه قوت نظام جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

از این رو، در تمام دولت‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم، نوع مواجهه و توجه به فرهنگ، از نقاط مهم در شناسایی و دسته‌بندی آنها بوده است. حضور یک شخصیت کاملاً فرهنگی در راس زعامت و رهبری انقلاب اسلامی، و مطالبه جدی برای کنش‌های همسو دولت‌ها با نظام‌های هنجاری و ارزشی جامعه، تعارض‌ها و اختلافات در حوزه رویکردی و عملکردی دولت‌ها را عیان می‌ساخت.

فضای کلی جریان‌های فکری در داخل کشور، در چگونگی مدیریت و هدایت مقوله فرهنگ در کشور، دو رویکرد متضاد رهاسازی فرهنگ، و یا تصدی‌گری فرهنگ از طرف دولت و حاکمیت را برای تمشیت این حوزه مهم مورد توجه قرار می‌دادند. پاسخ دولت سیزدهم با مدیریت شهید آیه‌الله رئیسی، به هر دو این دیدگاه‌ها منفی بود. رئیس‌جمهور هشتم ایران که مجتهدی برخاسته از تربیت اصیل دینی جامعه ایرانی بود، به دلیل شخصیت دانشگاهی و مهم‌تر همه تجربه اجرایی طولانی در رده‌های کلان‌مدیریتی و حاکمیتی، مشی و سیره رهبری انقلاب اسلامی، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای را، راهکاری جامع و کامل برای حکمرانی حوزه فرهنگ تشخیص داد و اجرایی کرد. نظریه «باغبانی فرهنگ» که بر دیدگاه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مبتنی است، الگویی معقول، پویاتر و جامع برای مدیریت

فرهنگ ارائه می‌دهد که ضمن تأکید بر مبانی هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و جامعه‌شناسانه، به‌گونه‌ای نظام‌مند و روشمند به اصول حکمرانی فرهنگی نگاه می‌کند (جهان‌بین، ۱۳۹۸: ۱۲).

دولت مردمی به ریاست شهید آیت‌الله رئیسی (۱۴۰۰ تا ۱۴۰۳)، با درک عمیق از ضرورت بازسازی ساختار حکمرانی فرهنگی کشور، توانست گسست‌های تاریخی میان سیاست‌گذاری و اجرا را «با ایجاد انسجام و یکپارچگی» ترمیم کند. این دولت، وظایف ذاتی خود را در حوزه فرهنگ به حمایت، تنظیم‌گری و نظارت محدود کرد و تصدی‌گری را به نهادهای مردمی و صنوف فرهنگی واگذار نمود تا زمینه رشد و تعالی فرهنگ ایرانی-اسلامی فراهم شود. این رویکرد، تجلی مدیریت هوشمند و متوازن فرهنگ است که با الهام از الگوی باغبانی، بر ایجاد فضای مناسب برای رشد طبیعی و شکوفایی نخبگان و بازیگران فرهنگی تأکید می‌کند.

نظریه بومی «باغبانی فرهنگ» توان کافی برای تبیین نگاه حاکم در دولت شهید رئیسی را دارد. نظریه «باغبانی فرهنگ» که فرهنگ را همچون باغی نیازمند مراقبت، هدایت و تقویت می‌داند، چارچوب مناسبی برای تبیین اصول حکمرانی فرهنگی دولت مردمی را فراهم می‌آورد. باغبانی فرهنگ، الگویی است که با آن هم حوزه نظارت و حمایت از اصحاب و نهادهای فرهنگی فراهم است و هم از تنوع سلیقه‌ها، رشد فرهنگی و آزادی بیان و اندیشه صیانت می‌شود. در الگوی باغبانی، دو بعد تمهید فضای زندگی مسلمین و نیز تعالی فرهنگ مطرح شد. در بعد دوم، الگوی تعالی فرهنگ با ایجاد و تقویت مولفه‌های کلیدی در شاکله اجتماعی از طریق اقطاب اثرگذار و به صورت برنامه‌ریزی یکپارچه توزیع شده مطرح شد. (جهان‌بین، ۱۳۹۸: ۱۵).

اندیشه فرهنگی برآمده از چنین نگاهی، خط فاصل روشنی با تبحر از یک سو و وادادگی ز سوی دیگر دارد و این دو لبه‌های تیغ یک قیچی هستند که قرابتی با نظام ارزشی جامعه ایرانی ندارد. سیاست‌های فرهنگی دولت شهید رئیسی نیز با تأکید بر تقویت ریشه‌های هویتی، حمایت از جریان‌های مردمی، توجه به زیست‌بوم فرهنگی و مقابله با تلاش برای تحمیل نظام ارزشی، و هنجاری و سبک زندگی تمدن غربی، در راستای نظریه باغبانی فرهنگ قابل تحلیل‌اند. دولت شهید رئیسی به‌جای رویکرد مداخله‌گر یا رهاساز، مسیر تسهیل‌گری برای ایفای نقش حلقه‌های میانی و گروه‌های مردمی برای تحقق «تربیت و اعتلای فرهنگی» را برگزید؛ مسیری که در آن، رشد خودجوش، تنوع معقول و حفاظت از میراث فرهنگی، همگی در تعادل قرار دارند. این الگو، تلفیقی از حکمت، تدبیر و عدالت فرهنگی است.

در کنار این مهم، دولت شهید رئیسی با افزایش چشم‌گیر بودجه فرهنگی و تخصیص منابع مالی، ارتقای زیرساخت‌های فرهنگی، توسعه حوزه‌هایی چون قرآن، مساجد، سینما، تئاتر، موسیقی، بازی، صنایع فرهنگی، رسانه‌های جدید، تبلیغات و تولید کتاب، تصویب اسناد بالادستی مغفول و گرہ‌گشا نظیر موسیقی، هنر معماری، .. و نیز بازتعریف و تقویت دستگاه دیپلماسی فرهنگی، توانست زمینه‌های قدرت نرم ایران را در سطح ملی، منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای تقویت کند و نقشی برجسته در عرصه تمدن‌سازی و فرهنگ‌سازی ایرانی - اسلامی ایفا نماید. گذار دولت ایشان از آشوب‌های گسترده فرهنگی و ترکیبی در نیمه دوم سال ۱۴۰۱، که یکی از اهداف حداقلی آن، تعطیلی فعالیت‌های فرهنگی و هنری در کشور بود، و تبدیل این تهدید به فرصتی برای رونق و شکوفایی فرهنگ و هنر در کشور، شاهدی بر توفیق عملی این دولت بود.

این مقاله درصدد است اصول و چارچوب حکمرانی فرهنگی در دولت سیزدهم را تبیین کند و نشان دهد چگونه الگوی حاکمیت فرهنگی مبتنی بر انسجام ساختاری، رویکرد مصمم به تحول فرهنگی و مقابله با نظریه‌های غربی‌سازی و در عین تحجر و جمود فکری، علاوه بر حفظ هویت و اصالت فرهنگ ایرانی - اسلامی، زمینه‌ساز ظهور ایران به عنوان قدرت فرهنگی در جهان معاصر شده است.

۲. پاسخ به چالش‌های پرتکرار حوزه فرهنگ

حال، قبل از توصیف و تبیین الگوی حکمرانی پنج‌ساحتی دولت شهید رئیسی، به برخی از مسائل مهم و پرتکرار در حوزه فرهنگ و پاسخ معتبر دولت شهید رئیسی به آنها، برای رسیدن به این نقطه از اجرا را اشاره می‌کنیم:

۲-۱. دولت فرهنگی یا فرهنگ دولتی

تکلیف این عنوان پرتکرار در این دوره، رو به شفافیت رفت. مسئله پر مناقشه «دولت فرهنگی»^۱ یا «فرهنگ دولتی»^۲ از ابتدای دهه ۱۳۷۰ به ادبیات سیاست‌گذاری کشور راه یافت و روشنفکرانی که از ابتدای انقلاب در سودای لیبرالیسم فرهنگی بودند، دوباره با طرح مفاهیم انحرافی سعی می‌کردند در آستانه استقرار دولت شهید، تفسیری غلط از این مسئله پر مناقشه ارائه دهند. جریان فری متمایل به لیبرالیسم غربی، در چند مقطع تاریخی تلاش

1. Cultural state.
2. State culture.

کردند این تفاسیر خود را بر برخی دولت‌ها تحمیل کنند و متأسفانه در این مسیر به اهدافی نیز دست یافتند که نتیجه آن حاکم شدن فضایی ضد عدالت، ضد آزادی و ضد مردم بود. رئیسی شهید اجازه نداد که این روند خطرناک دوباره تکرار شود.

دولت آیه الله شهید تلاش کرد تا جریان‌های فکری ایران دوباره در دام لفظ‌پردازی‌های مغالطه آمیز از فرهنگ و آزادی نیفتند. روشن است که اولین اقدام روشنفکران غرب‌زده جهت معنا سازی از «دولت فرهنگی»، همانا بی‌معناسازی آن بود. اتکا به تفسیرهای لیبرالی از امر تصدی‌گری فرهنگی در کشور ما، هیچ‌ره‌آوردی جز این نداشت. در نظام‌های لیبرال، فرهنگ ابزار سیاست است و بر خلاف نظریه «دولت دینی»^۱ که فرهنگ را اصل و اساس می‌داند، دولت‌های لیبرال فرهنگ را در ذیل سیاست تعریف می‌کنند. سیاست لیبرال برای نیل به اهدافش نمی‌تواند خود را در حدود و ثغور یک فرهنگ اصیل بومی و دینی محدود کند و ناگزیر، همان‌طور که ژان بودریار در کتاب امریکا (بودریار، ۱۴۰۰: ۱۲۳) شرح می‌دهد، باید رأی به مرگ فرهنگ اصیل دهد و همه چیز را در نمایش و فرمایش خلاصه کند. در این روند، اساساً نام بردن از «دولت فرهنگی» حتی نمی‌تواند یک شوخی تلقی شود، بلکه استهزای آشکار شعور مخاطبان است، چون سیاست لیبرال هر کنش دولت را در ذیل منافع الیگارش‌ی سرمایه‌داری حاکم تعریف می‌کند و از این جهت، فرهنگ اصیل برای او از اساس بی‌معناست (مک‌گیگان، ۱۴۰۰: ۷۵).

دولت آیه الله شهید اعلام کرد که فرجام این لفظ‌پردازی‌های روشنفکری جز به محدود شدن آزادی‌های مشروع و از دست رفتن امنیت فرهنگی نمی‌انجامد. باید اندیشید که چرا وقتی مسئله «دولت فرهنگی» اساساً در نظریه لیبرالی بی‌معناست و هیچ پشتوانه نظری‌ای ندارد، چرا حامیان آنها در ایران بر طبل آن می‌کوبند و در عین حال، حتی از آوردن یک نمونه برای اثبات وجود چنین دولتی در غرب ناتوانند؟ روشن است که در این نزاع، دغدغه‌های فرهنگی و رشد مردم در میان نیست، چون همان‌گونه که در غرب فرهنگ ابزار سیاست است، در کشور ما نیز متأسفانه برای غرب‌زده‌ها، فرهنگ به سلاحی در میدان جنگ قدرت تبدیل شده است. در چنین وضعی، هیچ‌کنشگر فرهنگی‌ای نه‌تنها احساس آزادی نخواهد کرد، بلکه احساس امنیت نیز نمی‌تواند بکند، چون اگر در این جنگ قدرت مشارکت نکند و طرف روشنفکران غرب‌زده را نگیرد، به‌سادگی و بدون هیچ‌دلیلی از صحنه حذف می‌شود؛ بنابراین، مدعیان «دولت فرهنگی» با قرائت لیبرالی نه‌تنها حافظان آزادی فرهنگی به شمار

1. religious state.

نمی‌روند، بلکه از تأمین امنیت صنفی، شغلی و حرفه‌ای برای جامعه متکثر ایرانی ناتوان خواهند بود و اردوگاهی ضد آن محسوب می‌شوند.

نکته مخاطره آمیز این نگاه آن است که حاکم شدن چنین دیدگاه انحرافی‌ای بسیاری از زیرساخت‌های حمایتی را که در جهت تأمین و تحقق عدالت فرهنگی ایجاد شده، نابود خواهد کرد. تبعیت فرهنگ از سیاست لیبرالی، هیچ عدالتی را به ارمغان نخواهد آورد. این راه، خصوصاً در دولت‌های اصلاحات و اعتدال پیموده شد و نتیجه آن ائتلاف بودجه‌های حمایتی و تخصیص آن به امور فرعی بود، در حالی که دولت شهید آیت‌الله رئیسی این روند را کاملاً متحول کرد. سیاست فرهنگی لیبرال از آنجا که ضد آزادی و ضد عدالت است، برای نیازهای متنوع مردم و کنش‌های فرهنگی جامعه، هیچ ارزشی قائل نیست، بلکه تمام همت خود را مصروف راضی نگه داشتن خواص، روشنفکران و ویژه‌خوارانی می‌کند که اکثراً کمترین نسبت را با مردم، اسلام و انقلاب دارند. این شیوه آزموده شده، هر تنفس‌گاه اجتماعی‌ای را می‌بندد و آنچه را که می‌گشاید حتی به کار حامیانش نیز نمی‌آید. چه باید کرد و راه آینده ما از کدام مسیر می‌گذرد؟ «جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی» همه هویت و سرمایه خود را مدیون فعالیت‌هایی است که در خارج از ساختار دولت‌ها سامان داده است. البته این جبهه در فرصت سه‌ساله خدمت در دولت مردمی توانست آرمان‌های فرهنگی ملت را از جایگاه قوه مجریه نیز پیگیری و محقق کند.

در عین حال، جبهه فرهنگی انقلاب باید با گسترش حضور خود در همه عرصه‌های عمومی از جمله در مدارس، دانشگاه‌ها و مساجد، هزینه اعمال سیاست‌های لیبرال را برای مردم تبیین کند. جمهوری اسلامی، در این مسیر نیازمند توسعه نظریه فرهنگی در دولت دینی هستیم و تا این نظریه بر مبنای اسلام توسعه پیدا نکند، همواره امکان حاکمیت نظریه‌های مخرب و ویرانگر وجود دارد. این راه آینده ماست: صیانت از فرهنگ اصیل ایرانی و اسلامی در عرصه عمومی به منظور جلوگیری از عقب‌گردی که می‌تواند علیه آزادی و عدالت و در نهایت علیه مردم تمام شود. دوره مردم‌فریبی به نام فرهنگ و آزادی پایان یافته و جریان انقلاب نیز آزموده‌تر از آن است که اجازه دهد حتی تصور یک کودتای فرهنگی علیه ایران اسلامی در ذهن غرب‌زده‌ها نقش ببندد. این جبهه قوی‌تر از گذشته نقش فرهنگی خود را ایفا می‌کند و آنچه را به مردم وعده داده بود، در سنگری دیگر و از مسیری تازه دنبال خواهد کرد.

۲-۳- احیاگری فرهنگی در مقابله با تسلیم فرهنگی

«تسلیم فرهنگی»^۱ در برابر فرهنگ‌های مهاجم و قدرت‌های خارجی، نه تنها نزد ایرانیان نشانه «بی‌خردی»، بلکه گناهی نابخشودنی شناخته می‌شود (اسماعیلی، ۱۴۰۲). در دوره‌های مختلف تاریخ، وقتی حکومت‌های بیگانه به مام وطن هجوم می‌آوردند، هیچ فرهنگ بیگانه‌ای، قدرت تجزیه و توان فروپاشی فرهنگ ایران اسلامی را نیافت، بلکه خود، جذب و هضم ایران و اسلام شد. با این همه برخی نیروهای فکری، به رغم این آگاهی تاریخی ملت ما از سرنوشت بیگانه‌گرایی و تسلیم‌اندیشی، به تقدیس فرهنگ‌های مهاجم یا ترویج عناصر آن پرداخته‌اند و حتی برای ترغیب دیگران به پذیرش نظریه تسلیم، استدلال‌ها و استنتاج‌های بسیاری را نیز ساخته‌اند و القا کرده‌اند.

۱۴۱

تسلیم‌اندیشی (بیگانه‌گرایی) و احیاگری (ناب‌اندیشی)، امروزه به عنوان دو قطب مخالف فرهنگی، کارنامه روشنی نزد جامعه ایرانی دارند. پیروان نظریه «تسلیم فرهنگی» (خسروپناه، ۱۳۹۴: ۶۱) به رغم آنکه وانمود می‌کنند در سودای تازه‌اندیشی و نخبه‌پروری و فرهنگ‌آفرینی هستند، هیچ ایده مترقی و طرح کاربردی برای تحول، سیاست‌گذاری و اجرا ندارند، جز اینکه نظریه‌های منسوخ نیم قرن قبل را توصیه و تجویز کنند؛ نظریه‌هایی بر پایه «مدرنیزاسیون» و «غربی‌سازی» برای همه عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی که حتی اروپایی‌ها نیز مضرات و معایب آن را مدت‌هاست دریافته‌اند و به دنبال راه خروج از این روند ویرانگر هستند، اما در ایران، هنوز و همچنان برخی گروه‌ها و جریان‌ها، می‌خواهند این «خودویرانگری فرهنگی» را به عنوان ایده‌ای نو به مخاطبان القا کنند و بفروشند! این ساده‌ترین ایده‌ای است که یک متفکر یا کنشگر فرهنگی می‌تواند به جامعه تزریق کند، چرا که مانند یک «بسته آماده» ظاهری فریبنده دارد، اما از درون، حامل مصائب فرهنگی بسیار و دچار عقب‌افتادگی تاریخی است.

در مقابل تسلیم‌اندیشان، احیاگران از تاریخی بلند، هویتی تاریخی، منظومه معرفتی، ادبیات منعطف و نظریه منسجم برخوردارند (طباطبایی فر، ۱۴۰۰: ۲۷). با صورت‌بندی آرای امام خمینی، امام خامنه‌ای و دیدگاه‌های شهید مطهری، می‌توان این کلان نظریه را با عنوان «احیای اصل اصالت فرهنگ» طرح کرد؛ مبنی بر اینکه فرهنگ، در عرض سایر نظام‌های

1. Cultural submission.

دیگر، مانند سیاست و اقتصاد قرار ندارد، بلکه در طول آنها و در رأس هرم طبقه‌بندی می‌شود، چون به مثابه روح و هویت یک جامعه، به «سامان اجتماعی»^۱ شکل می‌دهد. در امتداد این رویکرد احیاگرانه، اصول حکمرانی فرهنگی دولت شهید آیت‌الله رئیسی نیز قابل تبیین است. دولت او با تأکید بر بازگشت به هویت فرهنگی-ایرانی، ارتقای عدالت فرهنگی، میدان دادن به کنشگران مردمی و توجه ویژه به اقلیم‌های فرهنگی گوناگون، مدل متفاوتی از حکمرانی فرهنگی را به نمایش گذاشت؛ مدلی که در برابر تسلیم فرهنگی، بر بومی‌سازی دانش، تقویت نهادهای میانجی، احیای سنت‌های زنده و تولید قدرت نرم اسلامی-ایرانی استوار بود. او فرهنگ را نه ابزاری در خدمت سیاست، بلکه زیربنای همه تحولات اجتماعی می‌دانست و بر اساس همین نگاه، از مواجهه سطحی و نمایشی با فرهنگ پرهیز داشت. سیاست‌های فرهنگی دولت شهید رئیسی، تبلور عینی احیای اصل اصالت فرهنگ و تحقق الگوی تمدنی انقلاب اسلامی در میدان حکمرانی بودند.

۲-۴- بیگانه‌گرایی و نخبه‌کشی: دو لبه یک تیغ

به همین جهت، احیاگران بیش از هر چیز متکی به «تفکر فرهنگی»^۲ و متفکران آن هستند و در عین حال، می‌دانند که هیچ عصر بالنده‌ای، بدون چالش پدید نیامده و هیچ تحول تمدنی‌ای بدون مقاومت به سرانجام نرسیده است؛ بنابراین، بدون آنکه مانند تسلیم‌اندیشان دچار «عقب‌افتادگی تاریخی» یا «جمود مدرن»^۳ شوند، حرکت رو به جلوی خود را برای نوزایی تمدنی^۴ پیش می‌برند.

در تحلیل این آرایش کلان فرهنگی، باید آگاه بود که «نخبه‌کشی» صرفاً کار تسلیم‌اندیشان و بیگانه‌گرایان است؛ چرا که حامیان غربی‌سازی در حوزه عمومی فرهنگ، فقط قائل به ترجمه، اقتباس و گرده‌برداری هستند و اساساً به پرسش کشیدن مشهورات فرهنگ غربی و اندیشیدن پیرامون آنها را بر نمی‌تابند و آن معیارها و مقیاس‌ها را وحی منزل فرض می‌کنند. غلبه این روحیه که بازتولید نوعی «اخباری‌گری مدرن» و «اشعری‌گری جدید» است، بزرگ‌ترین دشمن فرهنگ‌سازی و بدترین آفت برای قدرت فکر و فرهنگ به شمار می‌رود. به همین سبب، تسلیم‌اندیشی و نخبه‌کشی امروزه نه تنها به دو مفهوم مترادف با یکدیگر، بلکه به دو لبه یک تیغ علیه فرهنگ و فکر تبدیل شده‌اند. امروزه کسانی که این

1. social order.
2. Cultural thinking.
3. Modern stagnation.
4. Renaissance of civilization.

رویکرد را نمایندگی می‌کنند، اصلی‌ترین متهمان نخبه‌کشی در ایران امروز هستند، چرا که از ایده‌های نو و تحولات تازه می‌ترسند و تعطیلی فکر و رکود فرهنگی به نفعشان است. بیگانه‌گرایان و تسلیم‌اندیشان در مقابل هرگونه رونق و پویایی فرهنگی که مخالف پیش‌بینی‌های شکست‌خورده و قالب‌های فکری منسوخ آنها باشد، برمی‌آشوبند و برای تحقیر نخبگان متعهد از هر برجسی استفاده می‌کنند، چنانکه حاضرند همه‌چیز از جمله بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب و نظام را به سخره بگیرند تا مخاطب و مردم را از امروز و آینده، مأیوس و ناامید سازند.

این «جمود مدرن» تنها رهاورد غربی‌سازی فرهنگ در ایران و دیگر کشورها بوده است که سوخت ماشین نخبه‌کشی را تأمین می‌کند، اما احیاگران به خوبی اشراف دارند نیرویی که بالندگی تمدنی ما را در طول تاریخ سبب شده، رویش «نخبگان فرهنگی»^۱ در همه ادوار بوده است؛ پدیده‌ای که دشمنان ایران از هر راهی برای عقیم‌سازی آن بهره‌جسته‌اند، اما همچنان «قدرت فرهنگ» در کشور ایران پیشتاز است.

در همین راستا، دولت شهید آیت‌الله رئیسی با درک عمیق از این تقابل فرهنگی، الگویی از حکمرانی فرهنگی را بنا نهاد که برخاسته از عقلانیت انقلابی (اسماعیلی و عباسی، ۱۳۹۶)، تداوم‌بخش سنت احیاگرانه و مقاوم در برابر ساختارهای تحمیلی بیگانه بود. او به جای اتکا به جریان‌های ترجمه‌محور و محافظه‌کار در عرصه فرهنگ، به نخبگان متعهد و نیروهای میدانی فرهنگ مردمی اعتماد کرد و مسیر رشد، اثرگذاری و ابتکار آنان را هموار ساخت. شهید رئیسی با نگاه باغبان‌محور به فرهنگ، تلاش کرد زمینه شکوفایی فرهنگی بر پایه هویت ایرانی-اسلامی را فراهم آورد، بی‌آنکه گرفتار مداخله افراطی یا رهاسازی تفریطی شود. حکمرانی فرهنگی در دولت او، نه متوقف در گذشته ماند و نه مرعوب آینده تقلیدی شد؛ بلکه با اتکا به ریشه‌های فرهنگی و باور به امکان‌پذیری پیشرفت بومی، سعی کرد مسیر تمدنی ایران را بازگشایی کند.

۲-۵- الزامات ظهور یک بر قدرت فرهنگی

«دولت مردمی» از ابتدا آگاه بود که مبارزه با «نظریه فرهنگی تسلیم» (که به مراتب خطرناک‌تر از صورت‌های سیاسی، اقتصادی و... آن برای کشورمان است) چه هزینه‌هایی در پی دارد. از این رو، هم برنامه کلان و هم کلان نظریه خود را بر پایه ارزیابی همه این هزینه‌ها

و فایده‌ها پیش برده است. علی‌رغم هزینه‌های که مبارزه با تسلیم‌اندیشان و بیگانه‌گرایان به کارگزاران فرهنگی دولت تحمیل می‌کند، دستاوردهای بی‌شمار و چشم‌انداز بی‌بدیل آن، بسیار امیدبخش و ثمربخش است که در رأس آن، ظهور دوباره ایران به عنوان یک «برقدرت» در جهان فرهنگی قرار دارد.

برای تحقق این چشم‌انداز، از ابتدای مسئولیت دولت شهید رئیسی، از یک سو باید زیرساخت‌های داخلی فرهنگ و نظام حکمرانی فرهنگی را با شتاب، ترمیم می‌شد و توسعه پیدا می‌کرد، و از سوی دیگر، با نوسازی دستگاه دیپلماسی فرهنگی، گام‌های مهمی را برای ترمیم روابط با کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برداشته می‌شد تا انزوای فرهنگی دامنگیر ایران نشود، چون هر کشوری بنا بر اقتضائات زمانه باید قدرت نرم خود را نوسازی کند و ایران از معدود تمدن‌های زنده است که همچنان، به رغم تحولات تاریخی بسیار، استعداد افزایش قدرت خود در جهان فرهنگی را دارد. از ابتدای مسئولیت دولت مردمی تلاش معطوف به این بود که باید هسته داخلی فرهنگ تقویت شود تا قدرت نرم خارجی گسترش یابد.

۳. حکمرانی فرهنگی پنج‌ساحتی و عدالت فرهنگی

حکمرانی فرهنگی در این دولت بر اساس الگوی «حکمرانی فرهنگی پنج‌ساحتی» (اسماعیلی، ۱۴۰۴: ۲۳) شکل گرفت که در آن، سیاست‌گذاری باید در پنج لایه موازی انجام شود:

۱. سطح محلی (زیست‌بوم‌ها): تمرکز بر حفظ هویت‌های بومی و محلی.
 ۲. سطح ملی (هویت واحد): تقویت روایت کلان ملی مبتنی بر انقلاب اسلامی.
 ۳. سطح منطقه‌ای (همسایگان): توسعه نفوذ فرهنگی در حوزه تمدنی ایران بزرگ.
 ۴. سطح فرامنطقه‌ای (جبهه مقاومت): پشتیبانی از جریان‌های فرهنگی همسو با محور مقاومت.
 ۵. سطح جهانی (گفتمان‌سازی): رقابت در عرصه روایت جهانی.
- عدالت فرهنگی در این چارچوب، به معنای توزیع فرصت‌ها و زیرساخت‌ها به نحوی است که تمام شهروندان، فارغ از موقعیت جغرافیایی و اقتصادی، امکان دسترسی به فضای فرهنگی غنی و فرصت ابراز هویت خود را داشته باشند. دولت سیزدهم تلاش کرد شکاف فرهنگی میان مرکز و پیرامون را از طریق تمرکز بر توسعه فرهنگی مناطق کمتر برخوردار (سطح محلی) کاهش دهد.

در بحث از حکمرانی فرهنگی در ایران دولت آیه الله شهید، ارائه هر نظری بدون شناخت جغرافیای چند ساحتی آن، شاکله و ماهیت دستگاه حکمرانی و متغیرهای مؤثر بر آن، کوشش سازنده‌ای به نظر نمی‌رسد. از این رو، دولت تلاش کرد مسائل کلان حکمرانی فرهنگی را توضیح دهد؛ مسائلی بنیادین که شناخت آن‌ها می‌تواند به کارگزاران و کنشگران عرصه حکمرانی علم و حکمرانی فناوری نیز کمک کند و ذهنیت علمی مشترکی را نیز در موضوع و ادبیات این بحث سرنوشت‌ساز پدید آورد. (اسماعیلی، ۱۴۰۴: ۲۸)

البته سخن گفتن از حکمرانی، امروزه بازار جذابی نیز پیدا کرده است و نظریه‌های بسیاری هم در معرفی و شرح آن ترجمه می‌شود. انگلستان و پس از آن هلند را دو کشوری می‌دانند که بیشترین انتشار آثار تحقیقاتی در حوزه‌های تخصصی حکمرانی را داشته‌اند. شناخت همه این دیدگاه‌ها و دنبال کردن تمام مباحثات و... نیاز است، اما چنین کار حیاتی‌ای را با ترجمه و اقتباس نمی‌توان پیش برد.

اگر این «اقتباس‌اندیشی» که آفت تام و تمام هر پیشرفت و ترقی‌ای است، جای «اصالت‌اندیشی» را بگیرد، ما در هیچ بحثی پیرامون علم و فرهنگ و حکمرانی راه به جایی نخواهیم برد. باید همه دقت و کوشش را به کار بست که به تصویری روشن، تحلیلی جامع و در نهایت تجویزی کامل رسید و چنین کاری نیز حتماً باید روشمند، محققانه و متفکرانه باشد تا به سرانجام برسد.

در همین چارچوب، اصول حکمرانی فرهنگی دولت شهید آیت‌الله رئیسی را می‌توان به‌مثابه تلاشی در راستای تحقق کلان نظریه فرهنگی حکمرانی پنج ساحتی تفسیر کرد. دولت او با تکیه بر اصالت‌اندیشی فرهنگی، از ترجمه محوری و تقلیدگرایی فاصله گرفت و کوشید حکمرانی فرهنگی را بر مبنای بوم‌شناسی ایرانی-اسلامی، زیست‌بوم فرهنگی متکثر کشور و ظرفیت‌های درونی جامعه بازتعریف کند. شهید رئیسی با درک نسبت فرهنگ با پنج ساحت معرفتی، نهادی، سیاسی، اجتماعی و تمدنی و با در نظر گرفتن سه متغیر کلیدی -یعنی ایدئولوژی فرهنگی انقلاب، الگوی قدرت نرم مردم پایه و مواجهه فعال با جهانی شدن- سیاست‌هایی را پایه‌گذاری کرد که فرهنگ را در جایگاه راهبردی و پیشران توسعه قرار می‌داد. او از حکمرانی فرهنگی صرفاً در سطح نظری عبور کرد و به آن هویت اجرایی، ساختاری و آینده‌ساز بخشید. این نگاه، نمونه‌ای کم‌نظیر از پیوند میان حکمت نظری و تدبیر اجرایی در مدیریت فرهنگی نظام اسلامی است.

وقتی از حکمرانی فرهنگی سخن می‌گوییم، اساساً گستره آن را چگونه تصور می‌کنیم و جغرافیای آن در ذهن ما چگونه ترسیم می‌شود؟ نسبت حکمرانی و ژئوکالچر^۱ (جغرافیای فرهنگی)، اساساً نمایانگر کل شاکله و سازه فرهنگی یک ملت است (کرنگ، ۱۴۰۰). هنوز برخی صاحب‌نظران، فعالان و کنشگران وقتی در مورد امر فرهنگ سخن می‌گویند، این نسبت‌ها را نمی‌شناسند و اصلاً گاهی تصویری از این شاکله و سازه بزرگ هویتی ندارند و بنابراین، تحلیل‌ها و مناظرات آن‌ها هم در سطحی محدود باقی می‌ماند.

حکمرانی فرهنگی ما یک سطح ملی، دو سطح منطقه‌ای، یک سطح فرا منطقه‌ای و یک سطح جهانی را شامل می‌شود و مجموعاً در پنج ساحت قابل تعریف است. این «حکمرانی پنج‌ساحتی» اول و در سطح ملی، مرزهای رسمی ایران عزیز را در برمی‌گیرد که صرفاً از لحاظ وسعت، تکثر و مسائل، چندین برابر برخی کشورهای حوزه تمدنی ماست.

«سطح دوم» و «سطح سوم» این حکمرانی فرهنگی ایران دو بخش منطقه‌ای را شامل می‌شود که یکی قلب «ایران فرهنگی بزرگ» ماست و جغرافیای آن در یک تفسیر محدود، بخشی بزرگ از آسیا و آسیای میانه است. دیگر اینکه این حکمرانی، موتور محرکه تمدن اسلامی در حوزه‌های تمدنی مشترک، از جمله کشورهای خلیج فارس، کشورهای عربی و مجموعاً کشورهای اسلامی نیز باید باشد. سهم بزرگ هنرها و آثار فرهنگی در تمدن اسلامی متعلق به ایران است و هر حرکت تمدن‌سازی در شرق جهان از این گاهواره برخاسته است و بنابراین، هر نوزایی سرنوشت‌سازی نیز از ایران بر خواهد خواست.

در کنار یک سطح ملی و دو سطح منطقه‌ای، حکمرانی فرهنگی ما در عین حال نمی‌تواند نسبت به تحولات فرهنگی «جهان مقاومت» بی‌تفاوت باشد، بلکه انتظار می‌رود به عنوان یک ابر بازیگر فرهنگی^۲ در تحولات آن ایفای نقش کند. گستره مقاومت امروزه فرا منطقه‌ای شده است. آیا حکمرانی ما می‌تواند نسبت به تحولات فرهنگی در این سطح فرا منطقه‌ای بی‌تفاوت باشد و نیازها، فرصت‌ها و تهدیدات آن را در راهبرد خود لحاظ نکند؟ بنابراین، «سطح چهارم» حکمرانی فرهنگی ما سطح فرا منطقه‌ای است که ما باید یک ارزیابی نو و نگاه جدید به آن داشته باشیم و از همین جا، عمق ژئوکالچر خود را افزایش دهیم.

1. Geoculture.

2. Cultural superstar.

نقطه پایانی و «سطح پنجم» حکمرانی فرهنگی ما در «سطح جهانی» صورت‌بندی می‌شود. در رده‌بندی تمدن‌هایی که فرهنگ سنتی دارند، ایران یکی از چند تمدن تاریخی است که فرهنگ آن تداوم دارد. بسیاری از کشورهای عربی و نقاطی در آسیا، تمدن‌هایشان از بین رفت و فرهنگ‌هایشان نابود شد و اکنون به فکر احیا تمدنی هستند؛ راهی که ما قرن‌هاست پیموده‌ایم و باید در حکمرانی فرهنگی خود، این متغیر کلان و قابلیت سرنوشت‌ساز را لحاظ کنیم. (اسماعیلی، ۱۴۰۴: ۳۲)

در امتداد این تصویر کلان از جغرافیای حکمرانی فرهنگی، اصول و سیاست‌های فرهنگی دولت شهید آیت‌الله رئیسی را می‌توان تبلور عینی همین «نگاه پنج‌ساحتی» دانست. او با درک دقیق از جایگاه ایران در سطح ملی، منطقه‌ای، فرا منطقه‌ای و جهانی، کوشید سیاست فرهنگی‌ای را سامان دهد که نه محدود به درون‌گرایی محافظه‌کارانه باشد و نه گرفتار برون‌گرایی وابسته. از این منظر، دولت او در سطح ملی، تقویت هویت اسلامی-ایرانی، عدالت فرهنگی، بومی‌سازی سیاست‌های فرهنگی و تمرکززدایی از مرکز را در دستور کار قرار داد. در سطح منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، تلاش برای احیای «ایران فرهنگی» و نقش‌آفرینی در «جهان مقاومت» از طریق دیپلماسی فرهنگی، حمایت از زبان فارسی و پیوند با ملت‌های هم‌سرنوشت دنبال شد؛ و در سطح جهانی، شهید رئیسی بر ظرفیت تمدنی ایران برای ارائه یک الگوی فرهنگی مستقل، مقاوم و الهام‌بخش تأکید داشت. این مدل حکمرانی، گامی مؤثر در جهت بازسازی نقش راهبردی ایران در معادلات فرهنگی جهان بود.

اگر به تفاوت ماهیت حکمرانی در ایران بر مبنای فلسفه تاریخ و روند تحولات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی نگاه نکنیم، شاید بتوانیم چند متن‌تئوریک و دانشگاهی منضبط، همراه با ارجاعات و معادل‌های خارجی، تدوین کنیم که تحسین دیگران را نیز در پی داشته باشد، اما نمی‌توانیم به توصیفی برسیم که هم امکانات و ظرفیت‌ها را به ما نشان بدهد و هم محدودیت‌ها و تهدیدات را برآیمان آشکار کند.

مازمانی که از ماهیت و جوهر حکمرانی فرهنگی در ایران بزرگ سخن می‌گوییم، حکمرانی در یک شبهه‌جزیره فاقد هر نوع حیات فرهنگی را مراد نمی‌کنیم، بلکه درباره حکمرانی و حکومت بر یک کشوری تمدنی بحث می‌کنیم که الزامات آن، روانشناسی اجتماعی و مسائل فرهنگی آن به کلی با هر کشور دیگر دنیا فرق می‌کند؛ نه گستره جغرافیای فرهنگی ایران و نه نقش تاریخی آن با هیچ کدام از کشورها قابل مقایسه نیست، مگر کشورهایی که در رده تمدن‌های زنده دسته‌بندی می‌شوند.

بر این اساس، حکمرانی نه تنها اساساً خود پدیده‌ای چند فضایی و چند ساحتی است، بلکه در ایران نیز بر پیچیدگی‌ها و گستره آن افزوده می‌شود و در اینجا ترکیبی از دولت و جامعه، نه به صورت طولی و عرضی، بلکه به صورت مویرگی و ریشه‌ای، نبض تحولات را با مشارکت یکدیگر در دست دارد.

این مدل در جهان امروز که غربی‌سازی جهان همه ساختارهای قدرت فرهنگی کشورهای کوچک و بزرگ را بر مبنای اهداف خود همگن‌سازی و یکسان‌سازی کرده، مدلی استثنایی به شمار می‌رود که تنها رقیب تمدنی غرب می‌تواند محسوب شود. به همین دلیل است که نباید توهم کرد که حکمرانی یک کانون صنفی در بازاری آزاد است که نقشی خنثی یا در نهایت منفعت‌جویانه ایفا کند، بلکه یک «اراده فعال جوهری» در بطن زیست‌بوم است و شاکله آن نیز به سبب تاریخ، رسالت و اهداف آن پی‌ریزی شده است.

در واقع، ما از حکمرانی‌ای سخن می‌گوییم که حافظ بزرگ‌ترین میراث‌های بشری در تاریخ تمدن، علم و فرهنگ و در دوره معاصر نیز در علوم فناوری است که در پنج ساحت باید اراده جوهری خود را که از ترکیب جامعه و دولت برمی‌آید، اعمال کند.

۳-۱- متغیرهای سه‌گانه جدید

در عین حال، ما با یک دنیای در حال گذار که در بطن خود متحول و هر لحظه در انتظار ظهور آرایش‌ها و ائتلاف‌های جدید به سر می‌برد، روبه‌رو هستیم. «متغیر اول» در تاریخ معاصر جهان و انقلاب صنعتی چهارم، ظهور جهان متاورس^۱ است و هر چند که متفکران بزرگی چون مانوئل کاستلز آن را یک فانتزی تجاری می‌نامند (کاستلز، ۱۴۰۲: ۹۶-۹۲)، اما اقتضائات و تحمیلات ناگزیر خود را پدید آورده است که این شرایط، موجب ظهور متغیرهای جدید در امر حکمرانی فرهنگی شده است.

«متغیر دوم» از این سه‌گانه، شناخت ما از ماهیت دولت و واقعیت ساختاری آن در طول نیم قرن گذشته است، چراکه هر جز و کل آن، به عنوان ماشین دستگاه اعمال حکمرانی، نقشی تعیین‌کننده دارند و ما در بحث پیرامون حکمرانی، نمی‌توانیم واقعیت‌های سازنده یا مخرب این دستگاه را بر نظریه‌ها و اهداف خود، نادیده بگیریم.

1. Metaverse.

«متغیر سوم» تغییرات جامعه است. دگرگونی زیست‌بوم‌های فرهنگی، به سبب متغیرهای ترکیبی جدیدی که در فضای ملت‌ها و دستگاه دولت‌ها وارد شده، امری اجتناب‌ناپذیر، اما قابل تنظیم و تنظیم‌گری است.

هر جامعه‌ای در طول تاریخ جهان با تغییرات پیوسته اجتماعی و فرهنگی مواجه بوده است و یک نمود این تغییرات را در «تحولات زبانی نسل‌ها» می‌توان دید. تحولات دوره ما، امری استثنایی و بی‌سابقه نیست، اما طبیعی است پیامدهایی دارد که در این نقطه، حکمرانی فرهنگی ما باید بلوغ خود را نشان دهد و موازنه‌های اجتماعی را بشناسد و بر اساس آن یک «راهبرد فرهنگی چندجانبه اجتماعی» داشته باشد.

در پرتو چنین فهمی از جوهر حکمرانی فرهنگی، دولت شهید آیت‌الله رئیسی، الگویی کم‌نظیر از «اراده فعال جوهری» در عرصه فرهنگ را به نمایش گذاشت. او حکمرانی فرهنگی را نه یک ساختار تکنوکراتیک یا صرفاً اداری، بلکه به‌مثابه کنش تمدنی و رسالت تاریخی جمهوری اسلامی ایران در نظر می‌گرفت. سیاست‌های فرهنگی دولت او، ریشه در همین فهم عمیق داشت: فهمی که فرهنگ را فقط به‌مثابه ابزار هویت‌سازی یا سرگرمی جمعی نمی‌بیند، بلکه آن را بستر تحقق عدالت، کرامت، معنویت و قدرت ملی می‌داند.

در این نگاه، حکمرانی فرهنگی وظیفه دارد هم از ریشه‌های هویتی صیانت کند، هم بر تولید معنا در جامعه نظارت داشته باشد و هم میدان را برای رشد نخبگان فرهنگی، کنشگران مردمی و نهادهای واسط فراهم آورد. شهید رئیسی با الهام از این جوهره، مسیر فرهنگ را از حاشیه به متن حکمرانی بازگرداند و نشان داد که سیاست فرهنگی، قلب تپنده تمدن‌سازی ایرانی-اسلامی است.

۲-۲-۳- ارتقا دستگاه دیپلماسی فرهنگی

در حکمرانی پنج‌ساحتی، دستگاه دیپلماسی فرهنگی یک «کاروان هدایا» نیست که به صورت تشریفاتی به حضور در محدوده جغرافیای فرهنگی بپردازد، بلکه فرهنگ به عنوان اولین قدرت نرم جمهوری اسلامی، باید در این ژئوکالچر، موازنه‌های جهانی جدید بسازد و قدرت تغییر معادلات را پیدا کند و برای این کار، ما باید دیپلماسی فرهنگی خود را از نو تعریف کنیم.

تحقق این هدف، مستلزم «نوسازی دستگاه دیپلماسی فرهنگی ایران» بر اساس کلان‌نظریه حکمرانی پنج‌ساحتی است که ارائه شد. این نوسازی شامل بازبینی در کلیه عناصری است که قدرت فرهنگ‌سازی جمهوری اسلامی ایران را در جغرافیای فرهنگی چندساحتی

خود محدود می‌کند و ما دهه‌هاست که از فقدان یک «سیاست فرهنگی بین‌الملل» که مورد تأکید نظام نیز بوده است، رنج می‌بردیم، اما وزارت فرهنگ در دولت شهید رئیسی به ارتقا «دستگاه دیپلماسی فرهنگی» اندیشیده است که باید یک همگرایی بین دستگاهی در درون دولت به روند تحول آن شتاب می‌داد. این همگرایی پدید آمده است، اما نیازمند «مشارکت نخبگان» همه حوزه‌های فرهنگ، اندیشه، علم و فناوری است تا ظرفیت‌های بالقوه بی‌نظیر آن، بالفعل شود.

با این وصف، اولاً هر نوع برنامه‌ریزی راهبردی، تعاملات اجرایی، شیوه‌های عمل، تخصیص امکانات، تعیین بودجه‌ها و خصوصاً تربیت و تواناسازی سرمایه‌های فرهنگی به عنوان «کنشگران آینده» نمی‌تواند با قطع نظر از نظریه حکمرانی فرهنگی پنج ساحتی و متغیرهای سه‌گانه آن صورت گیرد. همچنین، نسبت تعامل با حکمرانی علم و فناوری هم اینجا مشخص‌تر از قبل می‌شود و اهمیت این سه رکن در منظومه حکمرانی، بیش‌ازپیش آشکار می‌گردد.

۴- شکوفایی فرهنگی در دولت مردمی

در ادامه، به برخی از مهم‌ترین دست آوردهای شکوفایی فرهنگی (بازسازی حکمرانی فرهنگی، ارتقای نیروی انسانی و احیای دیپلماسی فرهنگی) خواهیم پرداخت.

۴-۱- بازسازی حکمرانی فرهنگی

تا سال ۱۴۰۰ تشکیلات وزارت فرهنگ و ارشاد در نسبت با وظایف و تکالیف آن نه‌تنها متناسب‌سازی نشده بود، بلکه از حیث سازمانی مبتنی بر هیچ اصل و اساسی نبود. در بادی امر، تلاش شد تا وزارتخانه را از سرگشتگی در راهبرد و عمل نجات داده شود و این کار دشوار، مقاومت‌های زیادی را در ابتدا برانگیخت، اما چون به نتیجه مطلوب آن اطمینان‌بخش بود، عزم وزارتخانه بر «بازسازی حکمرانی فرهنگی» کشور قرار داده شد. بدین ترتیب، بر اساس یک نقشه راه جامع، همه اضلاع آن را متناسب‌سازی و بر اساس یک برنامه زمان‌بندی، در همه سطوح نیز اجرا شد.

این اضلاع از رویه‌های اداری و مقررات قانونی تا بودجه فرهنگی و شیوه توزیع آن را در برمی‌گرفت: سند‌های ملی، از جمله سند ملی موسیقی، معماری و... در این دوره تصویب و ابلاغ شد. رویه‌های قانونی مخرب، حذف شد و نظام اداری حوزه فرهنگ و هنر، روزآمد، کوچک و چابک گشت. در عین حال، خلأهای بنیادین حوزه فرهنگ - که در غیاب بنیادهای

ملی پدیدار شده بود - مورد توجه قرار گرفت و اجازه داده نشد که اندیشه چابک‌سازی دولت بهانه‌ای شود تا از وظایف ذاتی خود برای نهادسازی‌های ضروری و راهبردی مانند تأسیس بنیاد ملی پویانمایی یا بنیاد حکیم نظامی، غفلت شود.

همچنین به سبب مجموعه این اقدامات، مرجعیت از دست رفته این وزارتخانه احیا شد و البته احیای این مرجعیت به معنای گسترش دخالت و افزایش ممیزی نبود، بلکه این نسبت معکوس گشت و کاهش چشمگیر ممیزی‌های فرهنگی و هنری در دولت مردمی محقق شد.

۴-۲- ارتقای نیروی انسانی

تا سال ۱۴۰۰ اکثر کارشناسان متخصص معتقد بودند که وزارت فرهنگ وارد دوره‌ای بحرانی از حیث منابع و نیروی انسانی در حوزه فرهنگ و هنر شده است. یک مؤلفه مهم که این وضعیت را تشدید می‌کرد، نظام آموزش فرهنگی و هنری بود و به همین سبب بخش مهمی از تلاش‌ها معطوف به برنامه‌ریزی مجدد آموزشی، بازطراحی و بازسازی هنرستان‌های هنرهای زیبا و... در کشور و توجه به نرم‌افزار این آموزش‌ها بود. این یک سرمایه‌گذاری برای آینده به شمار می‌رود که پاسخی اصولی به بحران نیروی انسانی است و ما نسبت به آن تعهد داشتیم. همچنین زمینه جذب نیروهای جوان را به درون دولت که سال‌های سال بدون دلیل پشت درهای دیوان‌سالاری معطل مانده بودند، فراهم شد. دولت‌ها در دوره‌هایی خود را از اصلی‌ترین سرمایه‌شان محروم کرده بودند و ما کوشیدیم تا این سرمایه زنده شود و نیرو و انرژی آن در خدمت اهداف متعالی فرهنگ قرار گیرد.

البته جذب نیروی انسانی جدید باید همراه با حفظ منابع انسانی گذشته باشد تا جوانه‌ها به ریشه‌ها پیوند بخورند. هرگونه تصمیم احساسی در این عرصه می‌توانست پیامدهای ویرانگری را در پی داشته باشد و تلاش دولت شهید رئیسی ناظر به اتخاذ بهترین تصمیم‌ها به منظور رشد و توسعه همه‌جانبه سرمایه‌های انسانی عرصه فرهنگ و هنر بود.

۴-۳- احیای دیپلماسی فرهنگی^۱

حوزه فرهنگی خارج کشور که در هندسه قدرت نرم جمهوری اسلامی یک مزیت آشکار به شمار می‌رود، سال‌ها در برنامه‌ریزی‌های راهبردی دولت نادیده گرفته می‌شد. هرچند دولت‌ها همواره شعارهای فرهنگی متنوعی داده‌اند، اما کمتر از این مزیت در سیاست خارجی خود بهره گرفته‌اند (احمدی، ۱۳۹۷: ۲۲۰).

دولت شهید آیت‌الله رئیسی با یک درک تمدنی و تحلیل دقیق از وضعیت ژئوپلیتیک و ژئوکالچر (جغرافیای سیاسی و جغرافیای فرهنگی) ایران اسلامی به طراحی یک سیاست جدید فرهنگی که ابعاد فراملی داشت، دست زد. توجه به ریشه‌های تاریخی در جغرافیای ایران فرهنگی و حوزه‌های مشترک تمدنی که به تعمیق روابط همسایگی با کشورهای مجاور کمک شایانی کرد، یک بعد از این طراحی جدید بود. دولت مردمی برای همه مذاکرات مهم بین‌المللی یک پیوست فرهنگی تدارک دیده بود و همین رویکرد، بسیاری از گره‌های ناگشودنی را می‌گشود. غیر از حاصل شدن نتایج راهبردی در سیاست کلان، یک نتیجه عینی این رویکرد، تولید آثار فرهنگی، هنری، سینمایی و... مشترک با کشورهای همسایه مانند پاکستان در حوزه مفاخری چون علامه اقبال لاهوری است. عضویت در پیمان‌های بین‌المللی از جمله پیمان شانگهای و برگزاری جشنواره فیلم کشورهای عضو آن در تهران از جمله این اقدامات بود.

جنبه دیگر این سیاست ما که به قدرت‌سازی فرهنگی جدیدی نیز منجر شد، افزایش حوزه نفوذ ایران اسلامی از طریق تحول در رایزنی‌ها و نمایندگی‌های خارجی کشورمان بود. در سه سال گذشته بسیاری از شخصیت‌های فرهنگی مستقل، فاضل و آگاه به جمع رایزن‌های کشورمان پیوستند و ایده‌ها و رویکردهای خلاقانه آنها، سطح بسیاری از روابط تمدنی، فرهنگی، هنری و... را ارتقا داد.

نتیجه‌گیری

حکمرانی فرهنگی در دولت سیزدهم به ریاست شهید آیت‌الله رئیسی، نمونه‌ای شاخص از بازسازی ساختارهای فرهنگی و ایجاد انسجام در نظام حکمرانی کشور است که توانست گسست‌های تاریخی میان سیاست‌گذاری و اجرا را برطرف سازد. این رویکرد مبتنی بر تفکیک وظایف دولت و نهادهای مردمی، با تمرکز بر حمایت، تنظیم‌گری و نظارت دولت و واگذاری تصدی‌گری امور فرهنگی به مردم و صنوف، زمینه‌ساز رشد و شکوفایی فرهنگ ایرانی-اسلامی شد. از دیگر دستاوردهای مهم این دوره افزایش چشمگیر بودجه فرهنگی، احیای مرجعیت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، توسعه زیرساخت‌های فرهنگی و تقویت دیپلماسی فرهنگی در سطح ملی و فراملی است که جایگاه ایران را به‌عنوان یک قدرت فرهنگی و ابرقدرت تمدنی تثبیت کرد.

این مدل حکمرانی فرهنگی، با رویکردی عقلانی و خروجی‌محور، توانست در مقابل نظریه‌های غربی‌سازی و تسلیم فرهنگی مقاومت کند و تأکید بر اصالت هویت فرهنگی ایرانی-اسلامی را به‌عنوان رکن اصلی سیاست‌گذاری فرهنگی نهادینه سازد. افزون بر این، حضور فعال نخبگان فرهنگی و حمایت از حقوق فرهنگی مردم، محور اصلی تحقق این حکمرانی بود که موجب پویایی و نوزایی تمدنی کشور گردید.

در نهایت، تجربه موفق دولت شهید رئیسی به‌عنوان الگویی اثربخش، مسیر تحقق آرمان ظهور ایران در جایگاه فرهنگی مطلوب در جهان معاصر، و متناسب ذات الهام‌بخش انقلاب اسلامی را هموار ساخته و می‌تواند راهنمایی برای سیاست‌گذاران و متولیان فرهنگ در آینده باشد.

منابع

۱. اسماعیلی، محمد مهدی (۱۴۰۴). اصل اصالت فرهنگ. تهران: واژه پرداز اندیشه.
۲. اسماعیلی، محمدمهدی و عباسی فیروزجاه، میثم (۱۳۹۶). عقلانیت انقلاب اسلامی از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای، مطالعات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، ۲(۲). ۷۰-۵۳.
۳. اسماعیلی، محمدمهدی. الزامات ظهور دوباره ایران به مثابه یک «ابرقدرت» در جهان فرهنگی [۲۸ شهریور ۱۴۰۲]، از <https://B2n.ir/qq5323>.
۴. اسماعیلی، محمدمهدی. وزیر فرهنگ و ارشاد دولت سیزدهم در اختتامیه همایش الگوی حکمرانی شهید رئیسی. دسترسی در تاریخ [۳ خرداد ۱۴۰۴]، از: <https://B2n.ir/mf5171>.
۵. ایرنا. «جزئیات سند ملی موسیقی اعلام شد؛ ستاد اجرایی موسیقی کشور»، [۱۷ اسفند ۱۴۰۲]، در دسترس از: <https://B2n.ir/er4524>.
۶. بودریان، ژان (۱۴۰۱). «کتاب امریکا»، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: انتشارات ققنوس.
۷. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۴). جریان شناسی ضد فرهنگ‌ها، تهران: نشر معارف.
۸. رئیسی، سید ابراهیم (۱۴۰۳). «رئیسی: سیره و سلوک امام رضا (ع) شاخص تام و تمام اجرای عدالت در جامعه است»، سایت ریاست جمهوری، [۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۳]، قابل دسترسی از: <https://president.ir/fa/151846>.
۹. جهان بین، فرزاد (۱۳۹۸). باغبانی فرهنگ مدیریت فرهنگ در اندیشه مقام معظم رهبری، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
۱۰. طباطبایی فر، سید محسن (۱۴۰۰). احیاگری دینی؛ جریان‌شناسی فکری فرهنگی در ایران معاصر، تهران: موسسه فرهنگی هنری آفتاب خرد.
۱۱. کاستلز، مانوئل (۱۴۰۲). «متاورس یک فانتزی تجاری است/ تاریخ جدید می‌تواند با پایان بشر همراه باشد: گفت‌وگو با پروفور مانوئل کاستلز»، فصلنامه نقد اندیشه، شماره ۱ ول، تابستان ۱۴۰۲، ص ۹۲-۹۶.
۱۲. کرونک، مایک (۱۳۹۰). جغرافیای فرهنگی، ترجمه مهدی فرخلو، تهران: سمت.
۱۳. مک گیگان، جیم (۱۴۰۰). کتاب فرهنگ نئولیبرال، ترجمه نریمان افشار، تهران: انتشارات همشهری.